



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: ترتب - مقدمه سوم محقق نایینی - بخش سوم و چهارم
سال دهم
تاریخ: ۳۰ / آبان / ۱۳۹۷
مصادف با: ۱۳ ربیع الاول ۱۴۴۰
جلسه: ۲۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

مقدمه سوم محقق نایینی در بحث ترتب مشتمل بر چند بخش است که تا کنون سه بخش ذکر شد. بخش چهارم نیز در واقع پاسخ به دو اشکال از مهمترین اشکالاتی است که منکرین ترتب بیان کرده‌اند.

در جلسه قبل دو اشکال مطرح شده را به همراه پاسخ اول محقق نایینی به اشکال اول را بیان کردیم. محصل مطلب ایشان در اشکال اول این بود که به طور کلی در مسئله ترتب فرض بر این است که امر به مهم مشروط به عصیان امر به اهم است. نتیجه این سخن این است که زمان امتثال امر به مهم با زمان عصیان امر به اهم یکی است. یعنی همان زمانی که عصیان صورت می‌گیرد و امر به اهم مخالفت می‌شود، زمانی است که می‌توان امر به مهم را امتثال کرد. پس در این فرض چون باید زمان خطاب و زمان حکم قبل از زمان امتثال باشد، این دو زمان یکی می‌شود. علت این که زمان خطاب و حکم باید قبل از زمان امتثال باشد این است که اگر این چنین نباشد قهراً مسئله شرط متأخر یا واجب معلق پیش می‌آید که به نظر محقق نایینی هر دو باطل است.

پس اساس اشکال اول که منکرین ترتب ذکر کردند این است که اگر بخواهیم نظریه ترتب را بپذیریم نتیجه‌اش این است که شرط متأخر یا واجب معلق را باید قبول کنیم؛ در حالی که هم شرط متأخر و هم واجب معلق باطل هستند. پس ترتب مساوی با پذیرش این دو مسئله است که هر دو باطل و محال است و توضیح آن در جلسه قبل بیان شد.

پاسخ محقق نایینی به اشکال اول

ایشان به این اشکال دو جواب دادند. جواب اول جلسه گذشته ذکر شد خلاصه این جواب این است:

پاسخ اول

در مطلب اولی که در ابتدا و در بخش اول مقدمه سوم ذکر شده، گفتیم که زمان فعلیت و ثبوت حکم یا خطاب و زمان امتثال یکی است. مطلب دوم این بود که زمان حکم و زمان امتثال زمان واحد است.

بر این اساس اگر زمان این‌ها واحد شد نه شرط متأخر پیش می‌آید و نه واجب معلق. اساساً مشکل منکرین ترتب این است که می‌گویند: زمان خطاب و زمان امتثال با هم فرق می‌کند و بین این دو زمان فاصله است. اگر فاصله نباشد یا باید به نحو شرط متأخر مسئله توجیه شود یا باید بگوییم واجب، واجب معلق است. محقق نایینی در پاسخ می‌فرماید اصلاً زمان این دو طبق تقریری که از نظریه ترتب بیان کردیم مختلف نیست، همان زمانی که حکم ثابت می‌شود همان زمان نیز زمان امتثال حکم است.

این اشکالی که شما مطرح می‌کنید نه در خصوص بحث ترتب بلکه در همه واجبات شرعیه جریان دارد، یعنی شما که می‌گویید در ترتب، زمان خطاب بر زمان امتثال باید مقدم شود، اگر این مطلب را بپذیریم سر از واجب معلق یا شرط متأخر در می‌آورد، شما اگر مسئله زمان خطاب و مسئله زمان امتثال را بپذیرید در همه واجبات این مطلب را باید بگویید. یعنی در همه واجبات شرط متأخر و واجب معلق را به این نحو باید بپذیرید. پس آن چه که منکرین ترتب به عنوان محذور در این مقام و در مسئله ترتب مطرح می‌کنند اختصاص به مسئله ترتب ندارد. این یک مشکل همگانی و عام است که در همه واجبات جاری خواهد شد. یعنی این مطلبی است که آن‌ها باید آن را حل کنند. ما به آن‌ها عرض می‌کنیم، آن راه حلی که شما برای این مشکل در سایر واجبات طی می‌کنید با همان راه حل مشکل را در خصوص ما نحن فیه نیز حل کنید.

پاسخ محقق نایینی به اشکال دوم

اشکال دوم این بود که اگر به نظریه ترتب ملتزم شویم خلف لازم می‌آید. خلاصه اشکال دوم این بود که طبق نظریه ترتب امر به مهم مترتب بر عصیان نسبت به امر به اهم است. امر به اهم مطلق است و امر به مهم مشروط است و این بدان معنا است که اینها در یک رتبه نیستند ولی زمانشان یکی است. این که می‌گوییم در یک رتبه نیستند یعنی زمانی امر به مهم ثابت می‌شود که امر به اهم عصیان شده باشد. حال این جا همان مشکلی که محقق خراسانی گفتند پیش می‌آید. مشکل این بود که این جا آن چیزی که به عنوان شرط امر به مهم مطرح شده است یا تعقب عصیان است یا عصیان واقعی و واقعیت خارجی عصیان؛ به عبارت دیگر یا عزم بر عصیان و بنای بر عصیان است و عبد می‌خواهد بعدا عصیان کنید یا عصیان خارجی و واقعیت عصیان شرط است.

اگر بنایش بر این است که عصیان کند یا به عبارت دیگر اگر تعقب عصیان شرط باشد، یعنی زمانی امر به نماز و امر به مهم می‌آید که امر به اهم عصیان شده باشد، این امر از الان وجود دارد ولی بشرط تحقق العصیان بالنسبة الی الامر بالا هم. مثل اجازه در بیع فضولی. آن جا برای تصحیح بیع فضولی عده ای می‌گویند: تعقب الاجازه شرط است. یعنی همین قدر که این بیع متعقب به اجازه شود صحیح می‌شود. این جا نیز وقتی می‌گوییم امر به مهم الان فعلی و ثابت است هم زمان با امر به اهم شرط را تحقق العصیان قرار می‌دهیم نه عصیان واقعی و خارجی. اگر تعقب العصیان شرط باشد کانه همین الان طلب جمع بین ضدین شده.

اگر هم عصیان خارجی شرط باشد لازمه‌اش این است که زمان این دو امر با هم یکی نباشد. زیرا اول امر به اهم ثابت می‌باشد بعد که عصیان شد و امر به اهم ساقط شده امر به مهم ثابت می‌شود. نتیجه‌اش این است که زمانا یکی نیستند و این خلاف فرض است. در حالی که در ترتب اساس بر این است که زمان این‌ها یکی است، تلاش قائلین به ترتب و موافقین ترتب این است که بگویند هم زمان دو امر موجود می‌باشد و تنها اختلاف این‌ها در رتبه است. اگر ما شرط را عصیان خارجی بدانیم یعنی بگوییم امر به مهم زمانی فعلی و ثابت می‌شود که خارجا این شخص از دستور به اهم سرپیچی کند، وقتی کسی امر به اهم را عصیان کرد معنایش این است که امر به اهم ساقط شده است. یعنی دیگر امری در کار نیست، پس امر به مهم بعد از سقوط امر به اهم ساقط شده است. نتیجه این است که این دو امر در زمان واحد اجتماع نکرده‌اند و این خلاف فرض نظریه ترتب است.

محقق نایینی در پاسخ به این اشکال می‌فرماید: اگر شرط امر به مهم را عصیان خارجی و واقعیت عصیان بدانیم، یعنی بگوییم بعد از سرپیچی حقیقی و بعد از آن که مکلف در عالم خارج در آن زمانی که می‌بایست واجب اهم را امتثال کند امتثال نکرد و آن را

عصیان کرد، آن‌گاه امر به مهم ثابت می‌شود. پس فرض را ابتدا بر این می‌گذارد که امر به مهم مشروط به عصیان خارجی، حقیقی و واقعیت عصیان است، اگر چنین چیزی شرط باشد، ادعای مستشکل طبق نظر مشهور که حکم را از قبیل شرط متأخر می‌دانند صحیح است. زیرا این جا باید طبق نظر مشهور اول عصیان محقق شود بعد امر به مهم ثابت شود. یعنی ابتدا باید امر به مهم منتفی شود و سپس امر به مهم ثابت شود.

اما طبق نظر ما که زمان فعلیت حکم و زمان امتثال یکی است، دیگر لازم نیست به شرط متأخر رو بیاوریم. می‌گوییم، همان زمان که حکم، فعلی می‌شود، همان زمان، زمان امتثال است. امر به مهم چه زمانی فعلی می‌شود؟ وقتی عصیان صورت می‌گیرد. چه زمانی امتثال صورت می‌گیرد؟ همان زمان امتثال صورت می‌گیرد. یعنی همان زمان، زمان امتثال است و همان زمان، زمان ثبوت حکم است، لذا متأخر نیست تا آن اشکال پیش بیاید.

پس از آن جا که زمان امتثال و زمان حکم یکی است می‌توان مشکل منکرین ترتب را پاسخ داد. اگر زمان امر و زمان عصیان و امتتالش یکی باشد دیگر مشکلی وجود ندارد. این مطلب را محقق نایینی در مطلب دوم از مقدمه سوم بیان کردند. گفتند وقتی زمان این‌ها واحد شد پس کانه این دو امر فی زمان واحد مجتمع می‌باشند. این طور نیست که اول امر قبلی ثابت شود و بعد امر بعدی بیاید. این‌ها فی زمان واحد مجتمعند.

پس هر دو اشکال را محقق نایینی با این دو مطلب جواب داد که البته مهم‌تر همان مطلب دوم است. در مطلب اول گفتند: زمان حکم و زمان موضوع واحد است زیرا نسبت موضوع به حکم نسبت علت به معلول است. در مطلب دوم گفتند زمان حکم و زمان امتثال حکم واحد است. لذا برای پاسخ به این دو اشکال عمدتاً به این مطلب دوم تکیه کردند که زمان حکم و زمان امتثال حکم یکی است. زمان ثبوت حکم و زمان امتثال حکم واحد است. اگر زمان این‌ها واحد بود بین عصیان حکم و امتثال حکم فاصله‌ای نیست. پس فی زمان واحد این دو امر مجتمعند و هر دو موجودند و خلفی پیش نمی‌آید.

سپس ایشان در ادامه اشاره‌ای به کلام شیخ انصاری کرده‌اند. عرض شد که عمده کسانی که در این بحث منکر ترتب شده‌اند، شیخ انصاری و محقق خراسانی و البته برخی دیگر هستند.

اشکال دوم در حقیقت از اشکالات شیخ انصاری می‌باشد.^۱ ایشان در بحث ترتب کانه می‌گویند زمان ثبوت امر به مهم با زمان عصیان امر به مهم تقدم و تأخر دارند و چون این تقدم و تأخر را دیده، منکر بحث ترتب شده است. لکن مرحوم نایینی اشکال کرده‌اند به شیخ انصاری که ایشان در کتاب رسائل تاخر شرط از حکم را محال دانسته و گفته نمی‌شود حکم از شرط متأخر شود. یعنی کانه بین آن چه در بحث ترتب گفته‌اند و آن چه که در کتاب رسائل در بحث واجب مشروط و تأخر حکم از شرط^۲ گفته‌اند ناسازگاری وجود دارد. در اوائل بحث ترتب نیز به این مسئله اشاره کردیم که به شیخ انصاری اشکال کرده‌اند که سخن ایشان در این دو موضع با هم سازگار نیست. این جا تلاش‌هایی شده برای توجیه این سخن شیخ و تفاوتی که بین این دو موضوع وجود دارد. با این مقدمات و مطالبی که از محقق نایینی گفته شد، بحث از مقدمه سوم ایشان تمام شد. حال باید مقدمه سوم را ارزیابی کنیم که آیا این چهار بخشی که ایشان بیان کرده است قابل قبول است یا خیر؟ البته بخش سوم نیازی به ارزیابی ندارد. زیرا ایشان هدف

^۱ مطرح الانظار، چاپ قدیم، ص ۵۴.

^۲ رسائل، چاپ قدیم ص ۴۱۶.

خود از مقدمه سوم را بیان کرده که این مقدمه را برای چه بیان کردند و لذا نمی شود آن را در معرض داوری قرار داد. عمده مطالبی است که در بخش اول و دوم و چهارم بیان شد. مخصوصا بخش چهارم که آیا واقعا با آن بنیان هایی که ایشان در ابتدای بحث قرار داده می شود این اشکال را پاسخ داد یا خیر؟

عظمت پیامبر (ص) و اهمیت وحدت

در مورد عظمت شخصیت پیامبر هرچه بگوییم کم گفتیم و چه بسا اصلا نمی توانیم بزرگی و عظمت آن شخصیت را تبیین کنیم. این که قرآن در مورد او می فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ حقیقت این خلق العظیم را نمی توانیم درک کنیم. آیات زیادی در قرآن در مورد شخصیت پیامبر نازل شده است. در روایات نیز ائمه معصومین (ع) در این رابطه مطالب زیادی فرمودند، مثلا امام صادق (ع) به نقل از سلمان فارسی می فرماید: خود پیامبر فرمود که خداوند من را از درخشندگی نور خودش آفرید.^۱

این شخصیت با این عظمت که حتی جبرئیل وقتی می خواست بر او نازل شود اذن می طلبید، شخصیتی که جبرئیل نیز همراه او در شب معراج نتوانست به مقاماتی که پیامبر به آن راه یافت راه یابد، واقعا سرمایه بزرگی است که مسلمانان با این سرمایه دنیا را می توانند فتح کنند.

امام سجاد در دعای دوم صحیفه سجادیه می فرماید: «وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ (ص) دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ» حمد و ستایش خدا را به خاطر منتهی که بر ما گذاشت، آن هم به سبب وجود پیامبر (ص) و چنین منتهی در امم سابقه و قرون سابقه نبود. یعنی این منتهی است بر این امت که شخصی مثل پیامبر (ص) را پیامبر آنها قرار داد، با این که انبیاء و رسولان همه از انوار الهی است و همه شخصیت‌های بزرگی هستند، اما امام سجاد (ع) در مورد پیامبر (ص) می فرماید سپاس خدایی را که چنین شخصیتی را که در هیچ یک از قرون سابقه خداوند به آن ها عطا نکرده، به ما داده است. این خیلی نعمت بزرگی است، آن وقت خود ما نسبت به این سرمایه بیگانه‌ایم و چقدر باعث گریز مردمان دیگر از این شخصیت می شویم. این شخصیت فصل مشترک همه مسلمین است. ما باید با اقتدا به ائمه هدی (ع) بر این فصل مشترک تکیه کنیم و امت اسلامی را به قله های عظمت و اقتدار برسانیم.

اعتقادات مذهبی جای خودش، کسی نمی گوید در این مسئله از اعتقادات خود دست برداریم، ما معتقدیم که مکتب اهل بیت (ع) مشتمل بر کامل ترین و نورانی ترین معارف است و نجات بشر در گرو این معارف و مکتب است، اما به هر حال بخش زیادی از مسلمانان ضمن این که به اهل بیت علاقه مند می باشند، پیرو مکتب اهل بیت نیستند. حال تعامل با ما این ها چگونه باید باشد؟ من پاسخ این سوال را از لسان امام صادق (ع) عرض می کنم. ببینیم واقعا بعضی از رفتارها با این معیار سازگار است؟

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ كَيْفَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَصْنَعَ فِيمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا وَبَيْنَ خُلَطَائِنَا مِنَ النَّاسِ مِمَّنْ لَيْسُوا عَلَيَّ أُمَّرِنَا
در بین آن چه که بین ما و سایر مسلمین است، آن هایی که با هم اختلاط داریم و بر امر ما نیستند و اهل ولایت نیستند، چگونه رفتار کنیم.

قَالَ تَنْظُرُونَ إِلَيَّ إِلَىٰ أُمَّتِكُمُ الَّذِينَ تَقْتَدُونَ بِهِمْ

^۱ مصباح الشریعه، ترجمه زین العابدین کاظمی، ص ۱۲۶.

نگاه به ائمه خود کنید، ببینید آن‌هایی که شما از آن‌ها پیروی می‌کنید چکار می‌کنند. بحث یک موقعیت خاص و یک دوره محدود نیست بلکه یک روش و خط سیر را در مقابل ما قرار دادند.

فَتَصْنَعُونَ مَا يَصْنَعُونَ فَوَاللَّهِ إِنَّهُمْ لَيَعُودُونَ مَرَضَاهُمْ وَيَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ وَيَقِيمُونَ الشَّهَادَةَ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ وَيُؤَدُّونَ الْأَمَانَةَ إِلَيْهِمْ^۱

به خدا سوگند ائمه شما از مریض‌های آن عیادت می‌کنند، در تشییع جنازه آن‌ها شرکت می‌کنند و به نفع یا علیه آن‌ها شهادت می‌دهند و امانت آن‌ها را ادا می‌کنند. یعنی همان اموری که بین پیروان اهل بیت جریان دارد همین امور را در رابطه با آن‌ها دارند، این یعنی برخورد محبت‌آمیز همراه با الفت و مودت و با محبت. آیا واقعا برخی از سخنان و برخی از رفتارها از سوی ما می‌تواند مورد تأیید ائمه معصومین باشد؟

در روایتی از امام رضا(ع) وارد شده است که از امام سوال می‌کنند گاهی برخی از فضایل شما از طریق مخالفین شما برای ما نقل می‌شود ما با این‌ها چه کنیم؟ امام رضا(ع) در پاسخ به این سوال می‌فرماید: روایاتی که در رابطه با ما جعل می‌شوند سه دسته می‌باشند: دسته‌ای از آن‌ها ما را پایین می‌آورد و غرض این است که ما در چشم مردم خوار شویم. یک دسته روایات ما را از آن‌چه که هستیم بالاتر می‌برد تا جایی که وقتی دیگران این احادیث را می‌شنوند نسبت به ما و پیروان ما بدبین می‌شوند، و می‌گویند: این‌ها را تا خدایی بالا می‌برند. گاهی احادیثی را جعل می‌کنند که در آن طعن‌ها و فحش‌هایی نسبت به دشمنان ما در آن می‌باشد که آن‌ها برای این است که آن‌ها را به ما بدبین کنند و بگویند این‌ها اهل سب و ناسزا هستند.

امام رضا(ع) می‌فرماید: این روایات، روایات جعلی هستند. مسئله تولی و تبری به جای خود، باید باشد و بحثی هم نیست. اما این که بعضی از کارها به اسم تولی و تبری انجام می‌شود، عوارض و خسارت‌هایی را در جامعه ایجاد می‌کند، بهانه به دست سلفی‌ها و تکفیری‌ها می‌دهد که حملاتشان علیه شیعه افزایش پیدا کند. باعث جذب توده‌های پر شور اهل سنت به این گروه‌های تکفیری و سلفی می‌شود. این‌ها خطراتی است که از این روش‌ها ناشی می‌شود. باید مراقب و هوشیار باشیم و نگذاریم این چنین شود. این که شما می‌بینید بزرگان و ائمه معصومین و مراجع تقلید در دوران معاصر، امام راحل و مقام معظم رهبری روی این نکته تأکید می‌کنند بخاطر یک مصلحت کلی برای دین و برای جامعه اسلامی است. نمی‌توانیم بگوییم در قم زندگی می‌کنیم و در این رابطه هر طور که می‌خواهیم رفتار کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»